**مانوییسم غیرقابل تحمل چپ "ضد امپریالیستش"**

**نوشته ویلیام رابینسون - نشریه سالن فلسفی (ترجمه شهناز نیکو روان)**

*از نظر هانا آرنت، نظریه‌پرداز سیاسی، «جهانی نبودن» شرایطی است که دیگر نهادها یا بنیانهای فکری مشترکی با دیگران نداریم. به قول فیلسوف سیوبهان کاتاگو،"همانند بیابانی است که فضای ارتباطی بین جمعیت ها وجود ندارد" . جهانی نبودن سوریه جدایی آن از نهادهای مشترک جهان، در حالی که در همان زمان بیشتر جهان در سوریه حضور دارند. و بخش زیادی از جامعه سوریه در همه جای دنیا پراکنده است، نشانه‌ای نافرجام از جهانی شدن سوریه است، که در آن تراژدی سوریه را غرق و ویران کرده است، و مهار نشده است، و در حال تبدیل شدن به یک فاجعه بدون مرز است.*

**یاداشت مترجم**

گرچه این مطلب در چاپ مجددش در نشریه اینترنتی پر بیننده پورت ساید با نام چپ بازی خورده تیتر زده می شود که شاید دلیل اشان این بوده است که تیتر اصلی و مفهوم مانوییسم برای نیروی جوان که تاریخ را نداند بسیار گنگ است. ترجمه مطلب زیر به چند دلیل در این شرایط برای جنبش عدالتخواهی کارگری ایران مفید است. جنبش کارگری در شرایط حاضر به دلیل سرکوب شدید نمی تواند آسیب شناسی و ضربه های که از "چپ نما" می خورد را در عرصه تئوریک واضح نشان دهد. از طرفی، امروز جنبش مستقل کارگری در داخل ایران در بهت است که چرا اقدامات گرایش چپ مستقل در برخورد با چپ ضد امپریالیست در خارج سطحی است.

ترجمه زیر چند حسن برای درک شرایط حال حاضر جنبش کارگری جهانی و ایران را دارد: یک- نویسنده از نظر بین المللی به دیدگاه چپی می پردازد که دیگر در مناسبات طبقاتی امروز نمی گنجد. ولی بنظر ما سیر تحول چپ ضد امریکای در طیف حامیان روسیه و چین که نمایندگی چپ را در چهار دهه گذشته کرده است و در مجموع خارج از مبارزات طبقاتی فعالیت داشته اند٬ نتیجه دیگری نمی توانست داشته باشد و رابینسون سیر تحولات تاریخی مانوی نظرات این چپ را در چند دهه گذشته وبخصوص بعد از فروپاشی دیوار برلین بسیار هوشمندانه تعقیب کرده است. مناسبات اقتصادی جنوب با جنوب، نقش چین در اقتصاد جهانی ، نقش روسیه و نیروهای چپی مانند ساندینسیت ها و حزب کارگران برزیل را درست می بیند و نشان می دهد تشکلات سیاسی چپ گذشته یا در گذشته اشان هستند و در بدترین حالت امروز از لحاظ دیدگاه اقتصادی در کمپ راست قرار می گیرند و حتی به زحمتکشان دیگر کشورها و مشکلات اشان گوشه چشمی نمی اندازند. دو- رابینسون گرچه به پرشاد به درستی نقد می زند ولی تفاوت پرشاد که از سنت چپ هندی-ضد استعماری می آید را در مکتب ضد امپریالیست های غربی در یک چهارچوب جا داده است، دقیق نیست. چپ کشورهای ما بعد استعماری امریکا ستیزی اشان بر ضد سرمایه داری بودن اشان غالب است و چپ غربی در جایگاه اقتصادی اش بعنوان قشر جدید مدیران در این کشورها تبدیل شده اند سه- ما در آینده به نقش این چپ بخصوص نیروی ایرانی اش و حلقه محور مقاومتی ها و عدالت محوران خواهیم پرداخت و تا حد امکان مراوده عدالتخواهان با تئوریسین های از چپ آمده و به راست رسیده را توضیح می دهیم و امیدواریم که این بحث بتواند از لحاظ نظری شرایط یک پلمیک اصولی را دامن بزند.

**مانوییسم غیرقابل تحمل چپ "ضد امپریالیستش"**

*چنین «سوسیالیسمی» سرکوب اعمال شده توسط ایالات متحده و دولت های مورد حمایت آن را محکوم می کند، اما چشم خود را بر روی دولت های سرکوبگر، مستبد و دیکتاتور صرفاً به این دلیل که این کشورها با واشنگتن دشمن هستند, می بندد، یا حتی از آنها دفاع می کنند.*

سوسیالیست آلمانی، آگوست ببل، زمانی اظهار داشت که یهودی ستیزی «سوسیالیسم احمق ها» است، زیرا یهودی ستیزان استثمار سرمایه داری را تنها در صورتی به رسمیت می شناسند که استثمارگر اتفاقاً یهودی باشد، اما در غیر این صورت چشمان خود را بر استثماری که از اقشار دیگر سرچشمه می گیرد، می بندد. بیش از یک قرن بعد، چنین سوسیالیسم احمقانه ای توسط یک چپ خودخوانده «ضد امپریالیست» احیا شد که استثمار و سرکوب سرمایه داری را در سراسر جهان زمانی که توسط ایالات متحده و دیگر قدرت های غربی یا دولت هایی که از آنها حمایت می کنند، اعمال می شود محکوم می کند. اما تنها به این دلیل که عده ای از کشورهایی که با خصومت و مخالفت واشنگتن روبرو هستند، نه تنها چشم خود را به روی ضد کارگر بودن و استثمار کارگران این کشورها می بندد بلکه حتی از دولت های سرکوبگر، مستبد و دیکتاتور نیز دفاع می کند. من در مورد چین، نیکاراگوئه، بریکس و چندقطبی بودن بحث خواهم کرد، زیرا آنها منطق پیچیده و سیاست واپسگرای این چپ «ضد امپریالیست» را آشکار می کنند.

سیاست استثمارگرایانه سرمایه داری وکنترل اجتماعی در سرتاسر جهان اساساً در دل تضاد بین اقتصاد یکپارچه جهانی و نظام سلطه سیاسی مبتنی بر دولت-ملت شکل گرفته است. جهانی‌سازی اقتصادی وادغام فراملی سرمایه‌ها انگیزه‌ای متمرکز برای سرمایه‌داری جهانی بوجود آورده است، این در حالی است که تکه تکه شدن سیاسی سرمایه داری یک ضد انگیزه مرکزی قدرتمند ایجاد می‌کند که منجر به تشدید درگیری‌های ژئوپلیتیکی می‌شود. شکاف بین وحدت اقتصادی سرمایه جهانی و رقابت سیاسی میان گروه‌های حاکم در آن که در ‌‌ذ‌ات اش به دنبال مشروعیت می باشد و تلاش می کنند که نظم اجتماعی داخلی ملت‌های مربوطه خود را با جلوگیری از مواجهه شدن اش با بحران فزاینده سرمایه‌داری جهانی حفظ کنند، همزمان در حال گسترش است. این شرایط جهانی پس‌زمینه «سوسیالیسم ابلهان» معاصر است. من در اینجا موارد چین، نیکاراگوئه، بریکس و چندقطبی را مورد بحث قرار خواهم داد، زیرا آنها منطق پیچیده و سیاست واپسگرای چپ «ضد امپریالیست» را آشکار می کنند.

**چین و توسعه سرمایه داری**

سرمایه داری با ویژگی های چینی شامل ظهور سرمایه داران قدرتمند فراملی چینی است که با نخبگان دولتی-حزبی وابسته، به بازتولید سرمایه و اقشار میانی پرمصرف که توسط موج ویرانگر انباشت بدوی در روستاها و استثمار صدها تن از مردم و میلیون ها کارگر چینی به وجود آمده است. چین اکنون یکی از نابرابرترین کشورهای جهان است. اعتصابات و اتحادیه های مستقل در چین قانونی نیستند. حزب کمونیست چین مدتهاست که هرگونه صحبت از مبارزه طبقاتی یا قدرت کارگری را کنار گذاشته است. با ادامه تشدید مبارزات کارگری در کشور، سرکوب دولتی آنها نیز افزایش می یابد. درست است که توسعه سرمایه داری میلیون ها نفر را از فقر شدید نجات داده و صنعتی شدن سریع، پیشرفت تکنولوژیکی و زیرساخت های پیشرفته را به همراه داشته است. اما به همان اندازه نیز درست است که کشورهای مرکزی آمریکای شمالی و اروپای غربی این دستاوردها را در دوره های توسعه سریع سرمایه داری خود از اواخر قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم تجربه کرده اند. چپ هرگز این توسعه سرمایه داری در غرب را پیروزی طبقه کارگر ندید و پیوند بین این توسعه و قانون انباشت ترکیبی و نابرابر در نظام سرمایه داری جهانی را نادیده نگرفت. چین اکنون در حال "طی کردن این فرایند " است.

مدل چینی در مجموعه ای از شرکت های دولتی-خصوصی استوار است که در آن سرمایه خصوصی سه پنجم تولید و چهار پنجم اشتغال شهری را تشکیل می دهد. چین مسیر نئولیبرالی را برای ادغام سرمایه داری فراملی دنبال نکرده است. دولت نقش کلیدی در سیستم مالی، تنظیم سرمایه خصوصی، هزینه های کلان عمومی، به ویژه در زیرساخت ها و برنامه ریزی ایفا می کند. این ممکن است یک مدل متمایز از توسعه سرمایه داری نسبت به نوع نئولیبرالی غربی باشد، اما همچنان از قوانین انباشت سرمایه تبعیت می کند. به دنبال حرکت به سوی سرمایه داری جهانی در دهه ۱۹۸۰، چین به بازاری برای شرکت های فراملیتی و مخفی برای سرمایه انباشته مازاد تولید تبدیل شده است که می تواند در عرضه گسترده نیروی کار ارزان که توسط یک دولت نظارتی سرکوبگر و همه جا حاضر کنترل می شد، استفاده کند. اما در آغاز قرن، فشارها برای یافتن راه هایی در خارج از کشور برای سرمایه مازاد چینی انباشته شده دردوره اخیر مرکز توجه توسعه سرمایه داری شده است.

تداوم این توسعه چین را به صادرات سرمایه به خارج وابسته کرده است. در دو دهه اول قرن بیست و یکم، چین با افزایش سرمایه گذاری مستقیم خارجی به کشورهای جنوب و شمال جهانی به طور یکسان، ادغام فراملی سرمایه اش را عمیق تر کرده است و در تحول سرمایه داری در کشورهایی که در آن سرمایه گذاری می کند افزایش داده است. بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین ۱۰ برابر شد وسپس از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۳، ۱۳.۷برابر شد، از ۴۵ میلیارد دلار به ۶۱۳ میلیارد دلار افزایش پیدا کرده است. و تا سال ۲۰۱۵ چین به سومین کشور سرمایه گذار خارجی بزرگ در جهان تبدیل شده است. خروجی اف دی آی (سرمایه گذاری مستقیم خارجی) فراتر از نرم سرمایه گذاری شده و امروز بسیار گسترش داشته و این کشور به یک طلبکار خالص جهانی تبدیل شده است. حال چه اتفاقی می‌افتد اگر این سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در جهان سوم سابق کاهش یابد؟

**جابجایی واستخراج به «همکاری جنوب وجنوب» تبدیل شد**

جوامع بومیان (متاسفانه در فارسی به بومیان یا نسل اول مردمان امریکا سرخپوست گفته می شود) استان آپوریماک در ارتفاعات پرو در سال‌های اخیر [مبارزات خونینی](https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/14747731.2023.2179813) را علیه معدن مس سر باز یا روی سطح زمین (اوپن پیت) در منطقه لاس بامباس تحت مالکیت و بهره برداری شرکت های چینی، یکی از بزرگ‌ترین معدن‌های جهان، به راه انداخته‌اند که ده‌ها کشته و مجروح برجای گذاشته است. در واقع، دولت پرو به طور قانونی خدمات پلیسی را به شرکت‌های معدنی می‌فروشد و به ام ام جی چین امکان می‌دهد تا نیروی فیزیکی از پلیس برای پیشبرد استخراج مس با روش‌های خشونت‌آمیز خریداری کند. در حالی که این فضای استخراجی چین-پرو و سایر موارد مشابه آن توسط «ضد امپریالیست ها» به عنوان الگویی از همکاری جنوب-جنوب و مدرنیزاسیون پساغربی تبلیغ می شود، ناظران مشتاق، بلافاصله ساختار کلاسیک استخراج امپریالیستی را تشخیص خواهند داد، که به موجب آن سرمایه فراملی، جوامع را جابجا می کند و منابع را تحت حمایت سیاسی و نظامی دولت های محلی که وظیفه سرکوب خشونت آمیز مقاومت در برابر اخراج و استثمار را بر عهده دارند، تصاحب می کند.

این الگو در سراسر آمریکای لاتین یکسان است. بانک های چینی بیش از ۱۳۷ میلیارد دلار وام برای تامین مالی پروژه های زیرساختی، انرژی و معدن داده اند. بطور مثال ائتلاف گروه های حقوق بشر ومحیط زیست به ۲۶ پروژه در آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، کلمبیا، اکوادور، مکزیک، پرو و ونزوئلا پرداخته است. در هر جایی که سرمایه‌گذاری چین در معادن و پروژه‌های بزرگ صورت گرفته، نقض گسترده حقوق بشر، مهاجرت مردم محلی، تخریب محیط ‌زیست و درگیری‌های خشونت‌آمیز اتفاق افتاده است. مدافعان شیوه های وام توسط چین ادعا می کنند که این وام ها با وام هایی که از غرب (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) می گیرند متفاوت است، زیرا شرایط آنها به روش وام دهندگان غربی نیست. این کاملا درست نیست. اما حتی اگر چنین بود، چه تفاوتی برای کارگران، دهقانان و جوامع بومی که در برابر استثمار، سرکوب و تخریب محیط زیست مرتبط با سرمایه چینی با همکاری سرمایه‌گذاران فراملیتی از جاهای دیگر و دولت‌های سرمایه‌داری محلی مقاومت می‌کنند، وجود دارد؟

نکته این نیست که سرمایه چینی بدتر یا بهتر از سرمایه ای است که از کشورهای دیگر سرچشمه می گیرد. سرمایه صرف نظر از هویت ملی یا نژادی(قومیتی) حاملان آن سرمایه است. با این حال، هنگامی که یک دولت سرمایه داری غربی و یک دولت سرمایه داری در جنوب جهانی برای تحمیل پروژه های بزرگ بر جوامع محلی یا تسهیل غارت شرکت های فراملی در استخراج یا صنعت همکاری می کنند، این به عنوان استثمار توسط امپریالیسم و طبقات حاکم محلی محکوم می شود. در حالی که وقتی دو دولت سرمایه داری از جنوب جهانی برای یک پروژه بزرگ و استثمار شرکتی همکاری می کنند، این به عنوان «همکاری جنوب-جنوب» مترقی، ضد امپریالیستی و «ایجاد توسعه» ستایش می شود.

مجله ای مانند [تری کنتنتال](https://thetricontinental.org/wp-content/uploads/2023/03/20230308_Eight-Contraditions_EN_Web.pdf) (سه قاره ای) در قالب یک مجله چپ به ریاست [ویجی پراشاد](https://www.blackagendareport.com/china-and-us-relations-latin-america)، ستایش از نقش چین در جهان سوم سابق را به‌ عنوان «رابطه دو جانبه سودمند»، «کمک به توسعه» و «برد-برد» برای چین و کشورهایی که شرکت‌هایش در آنها سرمایه‌گذاری می‌کنند، فوران می‌کند. آیا واقعاً باور داریم که سرمایه گذاران چینی در حال توسعه مناطق فرآوری صادرات هستند؟ و انتقال تولید صنعتی فشرده از چین به مناطق کم دستمزد در اتیوپی، ویتنام و جاهای دیگر، نه برای کسب سود بلکه برای "کمک به توسعه این کشورهاست؟ آیا این همان گفتمان قانونی بانک جهانی نیست؟

طوطی وار خوانی گفتمان مشروعیت نخبگان دولتی-حزبی چین، وهمچنین تری کنتنتال تأکید کرده اند که «ظهور مسالمت‌آمیز سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» جایگزینی برای امپریالیسم غربی فراهم می‌کند. پر واضح است که این کار را برای چه هدفی انجام می دهد. اما این عمل برای جایگزینی سلب مالکیت واستثمار سرمایه داری نیست. توسعه سرمایه داری فرآیندی بی طرف از طبقه نیست. این بنا به تعریف یک پروژه طبقاتی بورژوازی است. توسعه سرمایه داری، چه از غرب و چه از شرق، در مورد گسترش مرزهای انباشت است.

**سوء استفاده از حاکمیت و همبستگی**

چپ «ضد امپریالیست» به درستی تبلیغات غربی را تقبیح می کند، اما به نظر می رسد قادر به فراخوانی یا حتی تشخیص تبلیغات غیرغربی در سراسر جهان نیست، یا بدتر از آن، آنها همان تبلیغات را طوطی وار انجام می دهند. نیکاراگوئه یک مورد کتاب درسی ارائه می دهد. رژیم اورتگا در استفاده از زبان رادیکال و لفاظی های ضد امپریالیستی برای ایجاد یک تارنمای انعکاسی حمایت در بین چپ بین المللی مهارت خود را نشان داده است. اورتگا در سال ۲۰۰۷ از طریق هم پیمانی با الیگارشی راست سنتی کشور، اعضای سابق ضدانقلاب مسلح و سلسله مراتب کلیسای کاتولیک محافظه کار و فرقه های انجیلی به قدرت را باز گرداند.او با قول احترام مطلق به مالکیت خصوصی و آزادی نامحدود برای سرمایه، تا سال ۲۰۱۸ با طبقه سرمایه دار به حکومت مشترک ادامه داد، و به اعطای تعطیلات مالیاتی سراسری ۱۰ ساله به سرمایه فراملی، مقررات زدایی، آزادی نامحدود برای بازگرداندن سود و سرکوب کارگران اعتصابی اقدام کرد. نود و شش درصد اموال کشور در دست بخش خصوصی است. دولت دیکتاتور همه مخالفان را سرکوب کرده و بیش از ۳۵۰۰ سازمان جامعه مدنی را از سال ۲۰۱۸ تعطیل کرده است - این کار در کشوری با شش میلیون نفر جمعیت اتفاق افتاده است- زیرا اورتگا هر زندگی مدنی خارج از خود را تهدیدی علیه خود می‌داند.

بسیاری از مترقیان ممکن است به دلیل حمایت شایسته ای که انقلاب ساندینیستا در سال های ۱۹۷۹-۱۹۹۰ در سرتاسر جهان به نمایش گذاشت وتاریخچه مداخله وحشیانه ایالات متحده علیه کشور، واقعاً گیج شوند. آن انقلاب در سال ۱۹۹۰ از بین رفت و آنچه در سال ۲۰۰۷ در دوران اورتگا به قدرت رسید چیزی دیگری جزانقلاب بود. با این حال، چپ "ضد امپریالیست" به دلیل تلاش های ادعایی ایالات متحده برای بی ثبات کردن رژیم و به نام "حق حاکمیت"، دیکتاتوری را به گرمی پذیرفته است. اما شواهد ادعای حامیان این دولت دیکتاتور مبنی بر اینکه ایالات متحده در حال انجام «تغییر رژیم و انقلاب» علیه اورتگا است، با وجود لفاظی‌های خشونت آمیز واشنگتن، پشتیبانی نمی‌کند. نیکاراگوئه با تحریم تجاری یا سرمایه گذاری مواجه نیست. ایالات متحده شریک تجاری اصلی این کشور است - تجارت دوجانبه در سال ۲۰۲۲ از ۸.۳ میلیارد دلار فراتر رفت و سرمایه گذاری شرکت های فراملی همچنان ادامه دارد، همانطور که وام های چندجانبه به بانک مرکزی نیز ادامه دارد. هیچ مداخله نظامی یا شبه نظامی از سوی ایالات متحده وجود ندارد. با این حال، هیچ یک از این حقایق، سازمان مستقر در ایالات متحده توسط کد پینک،( کد پینک نهاد با صطلاح ضد امپریالیستی است که توسط ایران از زمان احمدی نژاد تا به امروز فعالیت می کند) را از ادعای اینکه اورتگا یک «دولت سوسیالیستی» تحت فشار «تحریم‌های ویرانگر» ومواجه با «کودتای خشونت‌آمیز» است، باز نداشته است.

واشنگتن درگیر بی ثباتی تمام عیار را فقط علیه اورتگا نداشته، بلکه درگیری با ایران، ونزوئلا و سایر کشورها را نیز به راه انداخته است. چنین جنایاتی باید توسط هر چپی که شایسته این نام باشد به شدت محکوم شود. اما این امر چپ را از تعهد به انترناسیونالیسم و همبستگی با ستمدیدگان تبرئه نمی کند، فقط به این دلیل که ما در برابر ادعاهای امپریالیستی ایالات متحده در سراسر جهان مقاومت می کنیم. با این حال، چپ «ضد امپریالیست» چیز دیگری به شما خواهد گفت. به هشدار روزنامه‌نگار [کی تلین جانستون](https://caitlinjohnstone.com/2022/12/20/youre-not-actually-helping-when-you-support-protesters-in-empire-targeted-governments/) توجه کنید: اگر در یک کشور غربی زندگی می‌کنید، «بسیار ساده است٬ امکان ندارد که شما بتوانید صدای آرمان معترضان در کشورهای باشید که هدف امپراتوری تسهیل کمپین‌های تبلیغاتی خود امپراتوری در مورد آن اعتراضات است. بهمین سادگی خواست پرولتاریای برخی کشورها متحد شوند!

«ضد امپریالیست ها» درک اشان از مردم و طبقه کارگر و مفهوم حق ملی تغییر کرده اند ، از حاکمان کشورهایی که از آنها دفاع می کنند بازگشته اند. مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی در قرن بیستم از حاکمیت ملی - نه دولتی - در مقابل مداخله قدرت‌های امپریالیستی دفاع کرد. دولت‌های سرمایه‌داری از این ادعای حاکمیت به‌ عنوان «حق» برای استثمار و سرکوب در داخل مرزهای ملی و بدون دخالت خارجی استفاده می‌کنند. ما در سمت چپ هیچ ابایی از "نقض حاکمیت ملی" برای محکوم کردن نقض حقوق بشر توسط رژیم های طرفدار غرب نداریم، و همچنین نباید در دفاع از حقوق بشر در رژیم هایی که مورد علاقه واشنگتن نیستند، باشیم. انترناسیونالیسم پرولتری از طبقات کارگر و تحت ستم یک کشور می خواهد که همبستگی خود را نه به دولت ها بلکه به مبارزات طبقات کارگر و تحت ستم سایر کشورها گسترش دهند.دولت‌ها به اندازه‌ای - و فقط به اندازه‌ای - که مبارزات رهایی‌بخش طبقات مردمی و کارگر را پیش ببرند، مستحق حمایت چپ هستند، که آنها سیاست هایی را پیش می برند یا مجبور به پیشبرد سیاست هایی هستند که به نفع این طبقات است.

«ضد امپریالیست ها» دولت را با ملت، کشور و مردم مخلوط می‌کنند و عموماً فاقد هرگونه برداشت نظری از این مقوله‌ها هستند و جهت‌گیری‌های پوپولیستی را به سمت گرایش سیاسی طبقاتی پیش می‌برند. ما در سمت چپ، حمله و اشغال عراق توسط ایالات متحده در اوایل این قرن را محکوم کردیم. ما این کار را به دلیل حمایت از رژیم صدام حسین نکردیم‌٬ فقط یک أحمق می توانست به این دلیل این کار را بکند- اما به این دلیل که ما در همبستگی با مردم عراق ایستادیم و به این دلیل که کل پروژه امپراتوری برای خاورمیانه مساوی با حمله به فقرا و ستمدیدگان در همه جا بود این موضع را گرفتیم.

**بریکس: جایگزینی تضاد سرمایه و کار با تضاد شمال و جنوب**

"ضد امپریالیست ها ی" سنتی ، بریکس را به عنوان یک چالش جنوبی برای سرمایه داری جهانی تشویق می کنند، و آن را به عنوان گزینه ای مترقی و حتی "ضد امپریالیستی" برای جامعه جهانی میدانند. آنها تنها با تقلیل نظام سرمایه داری و امپریالیسم به سلطه طلبی غرب در نظام بین الملل می توانند چنین ادعایی داشته باشند. در دوران اوج استعمار و پیامدهای آن، طبقات حاکم محلی،وحاکمان جوامع استعماری در بهترین حالت،(همانند چین و هند ) ضد امپریالیست بودند، اما ضد سرمایه داری نبودند. ناسیونالیسم آنها با اعلام هویت منافع ملی در میان مردم یک کشور خاص، اختلاف طبقاتی را به فراموشی میسپردند و به نوعی محو میکردند. این ناسیونالیسم با تکیه بر آنکه تمام اعضای کشور مورد نظر تحت ستم سلطه استعماری بودند، نظام های طبقاتی بجای مانده از دوران قبل را به جامعه تحمیل میکردند، و سرکوب سرمایه به اصطلاح ملی و بومیآن کشورها را، دارای مزیتی مترقی و گاه حتی رادیکال میدانستند (همانند سونیاتسن در چین و گاندی در هند ). شور و شوق «ضد امپریالیست‌های» امروز برای بریکس به ‌عنوان یک «پروژه جهان سوم» احیا شد وهمواره مورد ستایش آنان است ، به قول پراشاد، نوستالژی کهنه‌ای برای آن لحظه ضداستعماری اواسط قرن بیستم است که تضادهای طبقاتی داخلی را همراه با شوق سرمایه ملی پنهان می‌کند. روابط طبقاتی فراملی را تشویق میکنند که عوام فریبانه بوده ومشکلات فراوانی را در گسترش فقر ومناسبات طبقاتی به وجود می آورد و همان موانع توسعه ای را گسترش میدهند که جوامع سنتی با آن دست به گریبان است. دو مرجع برای نشان دادن اینکه چقدر این تفکر با واقعیت قرن بیست و یکم فاصله دارد کافی است.

چندین سال پیش این فرصت را داشتم که در مانیل با گروهی از فعالان انقلابی فیلیپین در یک گفتگو شرکت کنم . یکی از زنان حاضر، که اصالتاً اهل هند بود، به تحلیل من از ظهور طبقه سرمایه دار فراملی (و یا انچه که به عنوان سرمایه داری وابسته در برخی تحلیل ها وجود دارد) که نیروهای قدرتمندی از جهان سوم سابق را در خود جای داده بود، اعتراض کرد. او به من گفت که در هند "ما علیه امپریالیسم و برای رهایی ملی مبارزه می کنیم." از او پرسیدم منظورش از این حرف چیست؟ او پاسخ داد که سرمایه‌داران اصلی کشورهای صاحب سلطه غربی ، کارگران هندی را استثمار می‌کردند و مازاد را بر اساس خطوطی که لنین تحلیل می‌کرد ،به کشورهای امپریالیستی منتقل می‌کردند. به طور تصادفی در همان هفته صحبت من، مجمع شرکتی جهانی مستقر در هند، با عنوان " گروه تاتا"، که در بیش از 100 کشور در شش قاره فعالیت می کند، مجموعه ای از نمادهای شرکتی، از ارباب استعمار سابق، بریتانیا را به دست آورد. آن مجموعه فرا ملیتی ، سوپرمارکت‌های لندرور، جگوار، تتلی چای، بریتیش استیل و تسکو سوپرمارکت‌ها، تاتا را به بزرگترین کارفرما در بریتانیا تبدیل می‌کند. بنابراین، سرمایه داران مستقر در هند را به بزرگترین استثمارگر کارگران بریتانیایی تبدیل میکند . بر اساس منطق منسوخ شده خود این زن، اکنون انگلستان قربانی امپریالیسم هند میشود

رئیس جمهور برزیل مدت کوتاهی پس از اولین مراسم تحلیف خود، در سال ۲۰۰۳، و سپس در سال ۲۰۱۰ در دومین دوره ریاست جمهوری خود، یک هواپیمای دولتی را با مدیران شرکت های برزیلی با خود همراه کرده و عازم آفریقا شد.

هیأت همراه رئیس جمهور با موزامبیک و سایر کشورهای آفریقایی وارد مذاکره شدند تا زمینه سرمایه گذاری در منابع معدنی فراوان آن قاره توسط شرکت معدنی فراملی مستقر در برزیل را فراهم کنند . شرکتهائی که در هر شش قاره نیز فعالیت می کنند. آنها تحت شعار «همبستگی جنوب-جنوب» فعالیت خود را آغاز کردند . در حالی که مشخص نیست که چه چیزی در مورد سرمایه گذاری های آفریقایی" لولا" ضد امپریالیستی و یا ضد سرمایه داری بود. و در نتیجه برنامه «همکاری جنوب-جنوب» که مظهر آن حرکت بود، چه سرنوشتی خواهد داشت .. و یا آنکه چرا باید "چپ" گسترش سرمایه مستقر در برزیل را تحسین کند. و یا سرمایه گذاری در آفریقا، سرمایه مستقر در چین و گسترش آن به آمریکای لاتین، و یا سرمایه مستقر در روسیه به آسیای مرکزی، یا سرمایه مستقر در هند به انگلستان، چرا باید "چپ" های به اصطلاح قرن بیست و یکم از چنین سرمایه گذاری هائی خوشحال با شند . آیا روابط استثمارگرایانه در این سرمایه گذاری ها محو میشود ؟.

برای یک کوته نظر، گسترش بیرونی سرمایه مبتنی در چین، هند یا برزیل به‌ عنوان نوعی رهایی از امپریالیسم تلقی می‌شود. از ادعای عجیب گروه تحقیقاتی اقتصاد ژئوپلیتیک مستقر در کانادا و گروه بین المللی مانیفست که حامی آن است، چه می توان گفت، برای چه کسی تعهد ایدئولوژیک بر واقعیت ها غلبه می کند، که بریکس «از جمله موفقیت های شناخته شده تر» در تلاش برای ترویج «توسعه و صنعتی سازی ملی خودمختار و برابری طلبانه برای شکستن قید و بندهای امپریالیستی» است؟ اگر بریکس جایگزینی برای سرمایه داری جهانی وسلطه سرمایه فراملی نباشد، نشان دهنده تغییر به سمت یک سیستم بین دولتی چند قطبی تر ومتعادل تر در نظم سرمایه داری جهانی است. اما چنین سیستم چندقطبی بین‌دولتی همچنان بخشی از دنیای سرمایه‌داری جهانی وحشیانه، استثمارگر است که در آن سرمایه‌داران ودولت‌های بریکس به اندازه همتایان شمالی خود به کنترل واستثمار طبقات کارگر و مردم جهان متعهد هستند. با گسترش عضویت بریکس، نامزدهای جدید در سال ۲۰۲۳ برای پیوستن به این بلوک شامل کشورهای باشکوه "خودمختار وبرابری طلب" هستند که با "غل و زنجیر امپریالیستی" مانند عربستان سعودی، مصر، بحرین، افغانستان، نیجریه و قزاقستان مبارزه می کنند.

**چند قطبی: آلباتروس جدید**

تهاجم روسیه در سال ۲۰۲۲ به اوکراین و واکنش رادیکال سیاسی، نظامی و اقتصادی غرب به آن ممکن است نشان دهنده کودتای یک نظم بین دولتی منحط پس از جنگ جهانی دوم باشد. یک سرمایه داری جهانی یکپارچه تر، با نظم سیاسی ومعماری مالی بین المللی تحت کنترل ایالات متحده و غرب و با اقتصاد جهانی منحصراً دلاری ناسازگار است. ما در آغاز یک پیکربندی مجدد رادیکال از صف بندی های ژئوپلیتیک جهانی در برابر طبل تشدید تلاطم اقتصادی وهرج و مرج سیاسی هستیم. با این حال، بحران هژمونی در نظم بین‌الملل در این اقتصاد جهانی واحد و یکپارچه رخ می‌دهد. پلورالیسم سرمایه داری جهانی در حال ظهور ممکن است فضای مانور بیشتری را برای مبارزات مردمی در سراسر جهان ارائه دهد، اما جهان چند قطبی سیاسی به این معنا نیست که قطب های نوظهور سرمایه داری جهانی کمتر از مراکز مستقر استثمارگر یا سرکوبگر هستند.

برعکس، غرب مستقر و مراکز نوظهور در این جهان چندمرکزی، حول محورهای بسیار مشابه «قدرت بزرگ»، به ویژه ناسیونالیسم جنگویستی(میهن پرستی شدید) – اغلب قومی – و نوستالژی برای «تمدن باشکوه» اسطوره‌ای که اکنون باید بازیابی شود، گرد هم می‌آیند. روایات اسپنگلی از کشوری به کشور دیگر بر اساس تاریخ و فرهنگ خاص متفاوت است. در چین بیش از حد ملی‌گرایی با اطاعت کنفوسیوس از اقتدار، برتری قومی هان و راهپیمایی طولانی جدید برای بازیابی موقعیت قدرت بزرگ ترکیب می‌شود. برای پوتین، دوران شکوه یک امپراتوری «روس بزرگ» است که در اوراسیا لنگر انداخته واز نظر سیاسی با محافظه‌کاری مردسالارانه شدیدی که پوتین آن را «ارزش‌های معنوی واخلاقی سنتی» می‌نامد که «جوهر معنوی ملت روسیه بر غرب در حال زوال» را تجسم می‌کند، تقویت شده است. در ایالات متحده، این شجاعت فوق امپراتوری یک پکس امریکنو (نام نظم جهانی تحت سلطه اقتصادی، سیاسی ونظامی ایالات متحده است) در حال زوال است که توسط دکترین "یو.اس. استثناگرایی» وانفجار «دموکراسی وآزادی»، که در حاشیه آن همیشه برتری سفیدپوستان بوده است، اکنون در یک جنبش فاشیستی در حال ظهور به عنوان «تئوری جایگزینی» تجسم یافته است. به اینها می‌توانیم پان ترکیسم، ناسیونالیسم هندو و دیگر ایدئولوژی‌های شبه فاشیستی را در این جهان چند مرکزی در حال ظهور اضافه کنیم. آمریکا را دوباره بزرگ کن! دوباره چین را بزرگ کنید! روسیه را دوباره بزرگ کنید!

ایالات متحده ممکن است سگ برتر و خطرناک ترین جنایتکار در میان کارتل های رقیب کشورهای جنایتکار باشد. ما باید واشنگتن را به دلیل برانگیختن جنگ سرد جدید و تشویق روسیه از طریق گسترش تهاجمی ناتو برای حمله به اوکراین محکوم کنیم. با این حال، چپ "ضد امپریالیست" اصرار دارد که یک دشمن وجود دارد، ایالات متحده ومتحدانش. این یک داستان مانوی از "غرب و بقیه" است. چنین روایت متافیزیکی جنگ ستارگان در مورد نبرد با فضیلت با امپراتوری شیطانی منحصر به فرد، به تهاجم روسیه به اوکراین مشروعیت می بخشد. ودرست مانند جنگ ستارگان، تشخیص غرغرهای خارق‌العاده دنیای فانتزی از حرف‌های چپ «ضد امپریالیست» سخت می‌شود.

منبع مطلب

<https://www.thephilosophicalsalon.com/the-unbearable-manicheanism-of-the-anti-imperialist-left/>

<https://portside.org/2023-08-07/socialism-fools-anti-imperialist-left>

کانون مدافعان حقوق کارگر

kanoonmodafeanhk1385@gmail.com